

عقاید افلاطون

راجع به تحصیل علم

افلاطون در کتاب معروف خود موسوم به «جمهوریت» راجع به علم و طرز تحصیل آن فصل مشروحی ایراد کرده که با این همه تغییرات و تبدیلاتی که در عالم معارف پیدا شده و افکار و عقاید مردم را دگرگون نموده باز قابل دقت و طرف توجه متفکرین و استادان بزرگ قرار گرفته است. ولی پیش از آنکه شروع به بیان عقاید این فیلسوف بلند فکر یونانی بکنیم لازم است متذکر شویم که افلاطون این روش را فقط برای اشخاصی که میخواسته‌اند زمام حکومت ممالکت یا شهری را بدست بگیرند یا راهنمای سیاسی، یا اجتماعی یا فلسفی ملتی شوند پیشنهاد کرده است چه حکمای قدیم معتقد نبودند که هر فرد بشر بایست علم بیاموزد و فرقها و امتیازاتی میان اشخاص قائل بودند مخصوصاً این فکر و عقیده در تعلیمات ارسطو بخوبی دیده میشود و او علم را منحصر بطبقه اول میدانند و سایر طبقات را فاقد استعداد و صلاحیت برای علوم و فنون می‌پندارد. اینک عقاید افلاطون:

از اوان کودکی تا سن هفده سالگی بایست قوای و استعدادات طفل را متمرکز و متوجه موسیقی و ادبیات و علوم طبیعی و صنایع ظریفه ساخت و ضمناً ریاضیات و ورزش را نیز با او آموخت.

در این سن بیشتر از هر چیز بایست اهمیت بادیات داد. چونکه اطفال تا زمانی که سنشان به هفده نرسیده است دارای قوه تقلید فوق العاده غریبی هستند، و هر چه که می‌بینند میخواهند تقلید کنند. این روح و حس را در طفل باید پرورش داد و آنرا تقویت نمود انسان تا بسن هجده نرسیده باشد روح ابداع و ابتکار در وی ایجاد نمی‌شود. اگرچه در اطفال تا یک اندازه این قوه دیده میشود و بروز میکند ولی در حقیقت یک تقلیدی است که صورت ابتکار دارد. باین معنی که طفل معنی

را از دیگبران میگیرد و آنرا به صورتی که بخواهد نمایش میدهد و در آن تصرفاتی میکند. ولی هنوز قوه و استعداد ابداع ندارد.



باید در اطفال ذوقی ایجاد کرد تا ادبیات شیوا و فصیح را دوست بدارند و تمجید کنند. تکلیف معلمین اینست که خواندن و نوشتن، نقاشی و موسیقی را با اطفال بیاموزند، و آنان را بحفظ کردن اشعار زیاد وادارند تا بتوانند آن اشعار را باحالت رقص و جست و خیز بانشاط و طرب بخوانند باید کارهایی برجسته که نوابغ در این عالم انجام داده و شجاعتها و قدرت نمائی ها که کرده اند بادقت برای اطفال خوانند و گوش و فکر ایشان را آماده و حاضر کرد. اگر اطفال تقلید مینمایند بایست تقدس و آزادی و شجاعت و مثال اینها را تقلید کنند، نه غفاری و سست عنصری و زبونی و ضعف را، آيا هرگز ملاحظه کرده اید که چگونه تقلید در انسان قوت می یابد و به طبیعت تبدیل میشود؟

افلاطون در باغ آکادمی با یکی از شاگردان

در چند صفحه بعد مینویسد:

* من میخواهم اشعار رزمی بشنوم کلماتی که يك بهلوان دلاور در بار یکترین و خطرناکترین ساعت عمر خودش ادا کرده است یا هنگامیکه طبیعت با صورت عبوسی

باو مینگردد و ناکامی و سختی برایش پیش میآورد و او مشکلات را باخونسردی تلقی کرده و باعزمی راسخ بر آنها فائق میشود و با موافیکه حیات بمجرای عادی خود سیر میکند و احتیاج و سختی و ننگدستی در راه ندارد. دقایقی که با خدا راز و نیاز میکند. خلاصه میخوام انسان را در تمام حالاتش مشاهده کنم.»

خلاصه قصد افلاطون تا هفده سالگی اینست که شخص قادر بشود، سلاست و لطافت گفتار را درک کند. اطلاعاتی از اعمال برجسته و اخلاق پسندیده‌ای که در نواخ ظاهری میشود کسب نماید، افلاطون ادبیات را اساس تمام معلومات میداند ولی در ضمن تعلیمات خود تصریح میکند که هم طفل نبایستی تماما صرف پرورش قوای دماغی گردد بلکه باید باو اعمال بدی و مخصوصا اعمالی که با ادبیات تماس و رابطه دارد مانند صنایع ظریفه نیز تعلیماتی داد.

انسان هر علمی را که بیشتر بدان متمایل باشد زودتر فرا می‌گیرد پس تعلیم و تدریس بایستی مقدمه و اساس تمایلات حقیقی و پسندیده اطفال گردد. اگر ما استعداد روحیات طفل را پرورش دهیم البته بمراتب بهتر از آنست که یکسلسله معلومات و اطلاعات از هم کسسته و مغشوش را باو بیاموزیم. بهمین نظر هر گاه در طفل اشتیاق و تمایلی برای ادبیات و تاریخ و صنایع ظریف که باقوای غریزی و باطنی و عواطف و احساسات او رابطه و تماس مستقیم دارد ایجاد کنند بی شک مفیدتر از آنست که دستور زبان یا جغرافی و ریاضیات را باو بیاموزند.

پس از طی این مرحله ابتدائی طفل بمرحله تازه‌ای قدم می‌گذارد که در آن بتربیت قوای بدنی نیازمند است و دوره آن سه سال از هفده سالگی تا بیست سالگی است. در این مدت بایستی بانواع فنون ورزش و کشتی‌گیری و اسب‌سواری و مقررات نظامی آشنا گردد و حتی الامکان در تقویت جسم که مایه تقویت روح است بکوشد. و چون این مرحله نیز پایان رسیده باید از میان جوانان مستعد ترین و بهتر بن ایشان را از لحاظ قوای روحی و جسمی برگزید و ده سال تمام ایشان را بتحصیل طبیعیات گماشت تا درین رشته تبحر و اطلاع کافی یابند و بر نوامیس طبیعت و علل تغییرات و تبدلانی که لاینقطع درین عالم روی میدهد پی ببرند سپس باز باید

بهترین مردان را برگزیده بایشان فلسفه و علوم ماوراء طبیعت آموخت و تحصیل حقیقی ازینجا آغاز میشود، چه محصل درین مرحله رابطه تمام علوم با یکدیگر و روابط هر یک با دیگری بی میبرد و آنگاه میشود که چگونه حقایق همگی از حقیقت واحد جامعی منشعب شده است. در این مرحله محصل بصیرت کافی می یابد و میتواند در علوم نقادی و اظهار رای کند.

پس از طی این مراحل سن مرد بسی و پنج رسیده است و میتواند بحیات اجتماعی قدم گذارد و مصدر امور و مشاغل گردد و با حیات مستقیما تماس یابد. چنین اشخاص هر گاه توانستند که در گذاشت روزگار دامن دیانت و پاکی را نگاهدارند و زیبایی های دنیوی فریفته نشوند و تعالیمی را که در دوران کودکی و جوانی فرا گرفته اند چنانکه شایسته است بفعل آرند پس از پانزده سال تجربه و تماس و رابطه با روحیات مردم میتوان زمام حکومت جامعه را بدست لیاقت ایشان سپرد، زیرا که «حاکم باید فیلسوف باشد و فیلسوف حاکم».

اینگونه اشخاص بگفته افلاطون مستقیما با حیات سروکار دارند و دوران زمامداری ایشان فرصتی است که در طی آن میتوان استعداد واقعی ایشان را دریافت که آیا در برابر مشکلات طبیعت مقاومت میتوانند کرد یا نه و افسوسگریهای روزگار را با حکمت مغلوب میتوانند نمود یا اینکه در برابر آن زانوی ناتوانی خم خواهند کرد؟ ولی درین دوره، یعنی بین سی و پنجم و پنجاه سالگی نیز نبایستی از تحصیل منصرف و منفک شوند بلکه باید در مواقع فرصت فلسفه و حکمت را مطالعه نمایند. پس از آنکه کسی چنانکه باید از این مراحل گذشت و مظهر حقایق معنوی گردید البته مقام او فراتر از مقام مردم عادیست و میتواند راهنما و دلیل دیگران بر راه صواب گشته ایشان را بحقیقت ارشاد نماید.

هیچ فردی بحقیقت نمی تواند رسید مگر آنکه بر حقایق فلسفی اطلاع یابد و آنها را در کارهای روزانه خود بکار بندد و چنانکه راننده ارابه ای میتواند واسط خود را دوش بدوش براند جسم و روح خویشتن را با هم اداره کند و بهر یک از آن دو مقامی را که شایسته آنست بدهد.